

چکیده

متن

قسمت دوم

به نظر میرسد تمدن غرب جدید در سه مرحله بر سایر تمدن‌ها سیطره یافته است:

مرحله توسعه: در مرحله نخست، غرب دست به تولید ارزش زد. روش غرب در این مرحله، یا جعل و تأسیس مفاهیم جدید بود و یا تفسیر جدید از مفاهیم گذشته. به نظر می‌رسد، مهمترین، عامترین، تأثیرگذارترین و محورترین مفهوم و ارزشی که غرب در این سطح تولید کرد، تفسیر جدید از مفهوم انسان بود. قبل از غرب قرون ۱۴ و ۱۵ میلادی، جهانیابی تمامی اقوام و ملل به‌رغم همه تکثر و تفاوت‌هایی که داشتند با محوریت خداوند تفسیر میشد، بدینگونه که جهان به مثابه هرمی در نظر گرفته میشد که در رأس آن خداوند، در میانه آن انسان و در قاعده آن سایر کائنات قرار داشتند. بدین ترتیب، انسان واسطه خداوند و کائنات بود. در چنین نظامی، مطلوبیت همه مخلوقات از جمله انسان به هرچه بهتر هماهنگ بودن با محور هستی یعنی خداوند بود. در تفکر غرب جدید، این جهت روابط اشیاء از خداوند به سوی انسان تغییر کرد. در این تفسیر، انسان دیگر نه واسطه خدا و کائنات، بلکه خود محور هستی قرار گرفت و مطلوبیت اشیاء به هرچه بهتر هماهنگ شدن با انسان بود. در این تفسیر، انسان مبدأ و مقصد هستی تعریف شد.

در غرب، بشر، اول و آخر و محور و مدار همه چیز است. همه چیز از اوست و همه چیز برای اوست، از آغاز فلسفه جدید در این معنی اصرار میشود که عالم و آدم غایت ندارد. تا تعیین غایات هم به عهده بشر باشد. درست است که کانت غایت را اثبات میکند، اما غایت در نظر او بشر است. دستورالعمل اخلاف او این است که چنان رفتار کنیم که هیچ بشری را وسیله نینگاریم. زیرا بشر غایت است. بشر در ذات خود غایت است. (۱۱)

یکی دیگر از صاحب‌نظران معاصر در این خصوص منویسد:

با قطع رابطه لطیف بین خداوند و جهانی که مخلوق اوست، دکارت عملاً خداوند را از جهان تبعید کرد و یا بهتر است گفته شود، جهان را از خداوند دور کرد. از نظر دکارت، اشیایی که خداوند خلق کرده است، آیات و نشانه‌های خداوند نیستند، این افکار دیگر حتی برای عقیده پیروان اسکولاستیسیسم فلسفی که میگفتند: بین خداوند و جهان نسبتی برقرار است، جایی باقی نماند. هیچ صورتی و یا آیتی از خداوند در جهان نیست، بجز آنچه که دکارت روح یا نفس منامد و آن را صرفاً و به سادگی با عقل جزیی انسان و افکار روشن و بدیهی که خداوند در آن به ودیعه گذاشته، یکی مداند، چنانکه ژیلسون میگوید: این خدای مفهومی اگر به کار پرستش نیاید، نقصان فلسفه دکارت را رفع میکند. جهان دکارت جهانی صرفاً ریاضی است. جهانی هندسی که در آن هیچ چیز جز امتداد و حرکت نیست و اگر خداوند حکمتی برای خلق این جهان داشته باشد، آن دلایل فقط برای خود خداوند معلوم است و ما کوچکترین عقیده‌ای در مورد آنها و یا حقایق الهی و غایت‌شناسانه نداریم و نمیتوانیم داشته باشیم. (۱۲)

بنیان انسان بر چنین تفسیری، اصل موضوعه و سنگ زیرین مکتب اومانیسم گشت. به نظر می‌رسد، بیشتر ترجمه‌هایی که

از این واژه به فارسی شده است، از جمله: انسان‌باوری، انسان‌محوری، اصالت انسان و... هرچند تا حدی بیانگر بخشی از حقیقت این واژه نباشند، اما برگردان دقیق آن نباشند. با توضیحی که داده شد، شایسته و بلکه بایسته است که واژه اومانیزم به انسان‌خدایی یا انسان‌سالاری ترجمه شود. چه، در حقیقت، آنچه در غرب اتفاق افتاد، جابجایی جایگاه خدا و انسان میباشد به گونه‌ای که انسان در محور هستی قرار گرفت و خدا در حاشیه. از این پس، این خدا نیست که برای انسان حد و حدود تعیین میکند، بلکه انسان برای خدا حد و حدود تعیین میکند. و عجیب اینکه، انسان غربی، در این تعیین حدود و ثغور، بسیار از جاده انصاف دور شد. او، از میان همه زمانها، تنها روز یکشنبه را و از میان همه مکانها، تنها کلیسا را محدوده حضور خداوند تعیین کرد و بلکه با ساختن کاباره‌ها در کنار محراب کلیساها، حتی به خود اجازه داد تا در همان کلیسا و در روز یکشنبه نیز فرصت حضور خداوند را به اقتضایهوس درونی خود تنگ و ضیق کند.

مرحله کلان: در مرحله دوم، غرب قالبی ساخت که به ارزش ساخته شده در مرحله پیشین به بهترین نحو امکان ظهور و بروز مبداد. بهترین قالبی که غرب برای ظهور انسان‌خدای مرحله قبل ساخت، قالب دموکراسی بود. در این قالب، همه انسان‌خداها میتوانند ظهور یابند و هیچ حدی برای آزادهای این خدایگان جدید وجود ندارد، مگر، آزادی خدای دیگر! از سوی دیگر، برای فرار از هرج و مرج اجتماعی، فرمول نصف + 1 تولید شد تا در مقام عمل به توقف نرسند. البته در این فرض، باقیماندهها (نصف 1) همچنان خدایند و آزاد، هرچند در مقام عمل باید به قواعد اجتماعی تأیید شده توسط نصف + 1 عمل کنند.

مرحله خرد: در مرحله سوم، غرب فرمولی تولید کرد که کاملاً برآمده از ارزش تولید شده در سطح توسعه و مناسب با قالب تولید شده در سطح کلان بود. این فرمولها در حوزه‌ها و رشته‌های مختلف علمی از جمله مدیریت، سیاست، روانشناسی و... ساخته شد و در همه موارد، جلوه تام و تمام انانیت انسان‌خدایان بود. به عنوان مثال؛ در روانشناسانچه خود را عیان کرد، اعتماد به نفس (13) بود، وقتی سیاست شکل گرفت، به بهترین نحو مبین پدرسوختگی بود، مدیریت در ذیل فلسفه بوتالیتاریانیزم و سودانگار گرفت و...

حضرت امام خود نیز چنین شیوه‌ای را به کار گرفتند و در هر سه سطح توسعه، کلان و خرد، در برابر موضع غرب، موضع گرفتند. ایشان در سطح توسعه، در برابر مفهوم و ارزش انسان‌خدایی و انسان‌سالاری غربی، از مفهوم و ارزش الله‌سالاری سخن راند و از آن پس، تلاش کرد تا آن را در همه مفاهیم و ساختار اندیشه سیاسی خود اشراب کند. در گام بعدی و در سطح کلان، بهترین قالبی را که بتواند مجلی و مظهر این ارزش الله‌سالاری باشد، تحت عنوان ولایت مطلقه فقیه ساخت که در آن، ولی فقیه، با یک واسطه کار خدا را انجام مبداد. چه، او نائب امام زمان (عج) بود و امام زمان (عج) جانشین و خلیفه خدا بر روی زمین. در گام نهایی و در سطح خرد، حضرت امام نیز برای حوزه‌های مختلف مدیریت، روانشناسی، سیاست و... دست به فرمول‌نویسی زد. در این فرمولها آنچه عیان و بارز است، همان ارزش سطح توسعه یعنی الله میباشد؛ یعنی در مدیریت آن، نه نفع شخصی که مصلحت عمومی لحاظ میشود و در سیاست آن نه پدرسوختگی، بلکه عدالت و اخلاق حضور دارد و در روانشناسی آن نه انانیت و نفسانیت انسانی، بلکه فیض دمام و دایمالتزاید الهی مطرح است و در... بر این اساس، روشی که حضرت امام در پیش گرفت، در هر سه سطح توسعه، کلان و خرد، متناظرهای نوع غربی خود از جمله انسان‌سالاری، دموکراسی (14×) و... را به چالش کشید.

ب) ارایه تصویر منسجم و وحدتبخش از اسلام (نقد روش دوئال و پلورال غرب)

غرب، روشی پلورال و متکثر دارد. چه، مبانی مهم معرفتی آن نیز، نسبیّت و پلورالیسم میباشد. این روش و مبنا باعث شده است تا غرب در تحلیل بسیاری از موارد، هم عاجز باشد و هم ارتباط آنها با یکدیگر را نتواند ترسیم کند. مثل اینکه از چینش منظم و غایت‌مدار دانه‌های متکثر یک تسبیح عاجز باشد. نتیجه این میشود که غرب، هرگز نتواند یک کل معطوف به غایت خاصی را در یک دستگاه منطقی منسجم و قابل دفاع بسازد. البته این بدین معنی نیست که در غرب، اشیاء، مفاهیم، رفتارها، اندیشه‌ها و... غایتی ندارند، بلکه بدین معنی است که باید میان ما لاجله الحركة و ما الیه الحركة تمایز گذاشت. در غرب، ما الیه الحركة هست، اما ما لاجله الحركة نیست. والتر استیس در کتاب دین و نگرش نوین خود این مطلب را با این مثال توضیح میدهد که: قبل از رنسانس، در بالا رفتن از یک تپه، مهمترین سؤال، چرا بالا رفتن بود و پس از رنسانس، سؤال از چرایی، جای خود را به سؤال از چگونه‌گی داد و مهمترین سؤال این شد که چگونه باید بالا

رفت. در هر دو زمان، عمل واحد است، اما قبل از رنسانس این عمل معطوف به غایتی بوده است (دارای ما لاجله الحركة مباشرت) و پس از رنسانس تنها به فرایند توجه شده و نه نتیجه و لذا فقط چگونگی کار در معرض سوءال و پرسش قرار گرفته است. غفلت از نگاه غایتمدارانه باعث شده است تا غرب، تنها به تحلیل وضعیت حال بپردازد و با کمی مسامحه، در دام اکنونزدگی بیفتد و به همین علت، در دام کثرت و پیچیدگی و نه وحدت و انسجام.

حضرت امام در ادامه راه اسلاف خود، نگرشی از اسلام را ارایه کرد که هم روش و هم مبنای غرب را به چالش میکشید. وی همچنان که بسیاری از مفسرین، از جمله مرحوم علامه طباطبایی در ذیل آیه 213 سوره بقره فرموده‌اند بر خلاف غرب که در تفسیر جهان، مبنای نسبیت و پلورالیسم را برگزیده‌اند، جهانبینی وحدتبخشی از اسلام ارایه نمود. 15. غرب، با توجه به مینا و روش پلورال خود، ناگزیر شد تا میان بسیاری از حوزه‌ها فاصله اندازد و تفکیک قایل شود. به عنوان مثال؛ در اندیشه غربی، حوزه‌های دین از سیاست، اخلاق از قدرت، دانش از ارزش، دین از دنیا و... جدا از همدیگر میباشد. حضرت امام با تکیه بر مبنای دینی، تفسیری از حوزه‌های مختلف ارایه دادند که همه آنها را بسان دانه‌های یک تسبیح که معطوف به یک غایتی کنار یکدیگر و در ارتباط با یکدیگر چیده شده‌اند، قرار میداد. در اندیشه دینی حضرت امام، دیانت، عین سیاست است، اخلاق در حاق قدرت سریان میابد، دانشها متضمن ارزش میباشند و ارزشها، خود دانشند، دنیا، پل و معبر آخرت است و...

چنین نگرش وحدتبخشی، اساس نگرش پلورال و دوئال غربی را به چالش میکشد و زاویه دید محدود و بسته آن را عیان میکند. این تفکر، ساحاتی را به روی بشر باز میکند که در اندیشه غربی کاملاً از آنها غفلت شده است. چه، در تفکر حضرت امام، بآنکه هیچ یک از مقولات و حوزه‌های مختلف دنیا، قدرت، اخلاق، ارزش، دانش و... نفشود، در ارتباط با یکدیگر تفسیر می شوند و مجموعه آنها یک کل منسجم معطوف به غایتی را ترسیم میکنند.

(ج) معرفی راهبردهای عملی برای رویارویی با غرب

حضرت امام در گام اثباتی سوم خود در برابر غرب، تلاش کرد تا داشته‌های جوامع شرقی به‌ویژه اسلام را به آنها نشان دهد و در مواردی به داشته‌های آنها بیفزاید. چند محور مهم و عمده‌ای که معظمله در این خصوص بر آنها تأکید داشتند، عبارتند از:

1) اسلام به عنوان منبعی که به طور آشکاری قادر به رفع نیازهای انسانی، چه در حوزه مسایل فردی و چه در حوزه مسایل اجتماعی میباشد.

2) استقلال کشورهای شرقی در برابر کشورهای غربی؛ بدین معنی که اولین و مهمترین گامی که باید مصلحان و رهبران سیاسی جوامع شرقی برای پیشرفت کشورهای خود انجام دهند، رها کردن آنها از سلطه و قیمومت کشورها غربی باشد.

3) شرق، هویتی مستقل در برابر غرب؛ بدین معنی که تمدن شرقی، تمدنی تاریخی، مؤثر و پویاتر از غرب میباشد و برای ادامه حیات خود هیچ نیازی به گدایی از تمدن غرب ندارد.

4) ایمان و باور به خود داشتن؛ بدین معنی که انسانهای ستمدیده، مادام که خود را به طور مستقلاً در برابر انسانهای ستمگر قرار ندهند و جرأت نه گفتن به هر ستمگر و مستکبری را به خود ندهند، امکان دسترسی به یک زندگی آزاد انسانی را نخواهند داشت.

به عنوان نمونه به برخی از مصادیق اصول کلی در کلام حضرت امام اشاره میشود:

اسلام؛ رفعکننده نیازهای فردی و جمعی

ممالک اسلامی تا اسلام را نیابند نمیتوانند زندگی شرافتمندانه بکنند. مسلمین باید اسلام را پیدایش کنند. اسلام از دستشان فرار کرده... مسلمین اگر... آن سیاستی که در حج به کار رفته است... را پیدا کنند، کافی است براینکه استقلال خودشان را پیدا کنند، ولی معالأسف ما گم کردیم اسلام را. آن اسلامی که الآن دست ماست به کلی از سیاست جدایش کردند، سرش را بریدند، آن چیزی که اصل مطلب است از آن بریدند و جدا کردند و مابقاش را دست ما دادند. (16)×

استقلال؛ ضرورت تاریخی جوامع شرقی

مسلمین اگر... آن سیاستی که در حج به کار رفته است... را پیدا کنند، کافی است برای اینکه استقلال خودشان را پیدا کنند، ولی معالأسف ما گم کردیم اسلام را. آن اسلامی که الآن دست ماست به کلی از سیاست جدایش کردند، سرش را

بریدند، آن چیزی که اصل مطلب است از آن بریدند و جدا کردند و مابقیاش را دست ما دادند. (17)

شرق؛ تمدن برتر از غرب

تا ملت شرق خودش نفهمد این معنا را که خودش هم یک موجودی... یک ملتی... یک جایی است، نمیتواند استقلال خودش را به دست بیاورد... با تبلیغات بسیار زیاد... طوری کردند که ملت شرق خودش را بهکلی در مقابل غرب و در مقابل ابرقدرتها باخته است و گم کرده... مکتب بزرگ اسلام که رأس همه مکاتب است و در شرق است، شرق او را گم کرده است تا این را پیدا نکند شرق و نفهمد مکتبش چه است و خودش چه است و خودش هم یک موجودی است و کشورش هم یک کشوری است، نمیتواند مقابله کند با غرب برای اینکه هر جور مقابلهای که بکند، آنها روی آن تبلیغاتی که دارند این مقابله را خنثی میکنند. (18)

شرق باید... خودش را که گم کرده پیدا کند. اینها با تبلیغات خودشان ما را همچو... غربرده کردند که همه... مفاخر خودمان را یادمان رفت، برای خودمان دیگر چیزی قائل نیستیم... ما تا نفهمیم که محتاج به آنها نیستیم، نفهمیم که آنها محتاج به ما هستند، نه ما محتاج به آنها، نمیتوانیم اصلاح بشویم. شرق همه چیز دارد... همه چیزش از غرب بهتر است، فقط تهاش کردند از خودش. ما تا خودمان را پیدا نکنیم... نمیتوانیم سربای خودمان بایستیم. باید از مغزها اسم غرب زدوده شود... شرق باید در غرب را ببندد... غرب به ما یک چیزی که مفید به حال ما باشد نخواهد داد و نداده است. غرب هر چه به این طرف فرستاده آنهایی بوده که برای خودش مفید بوده است، حالا مضّر به حال ما باشد یا نباشد مطرح نیست. (19)

خودباوری؛ تنها طریق موفقیت ما در برابر غرب

حضرت امام فقدان روحیه خودباوری در میان انسانهای شرقی بهویژه قشرهای تحصیلکرده آنها را یکی از عوامل اصلی انحطاط و عقبماندگی جوامع شرقی میداند. البته حضرت امام به هنگام استعمال واژه عقبماندگی برانجام شرقی، به ندرت آن را در مقایسه با جوامع غربی به کار میبرد، چه، معتقد است که اساساً تمدن شرقی به لحاظ دربر داشتن آموزههای انبیاء الهی غنتر و پویاتر از تمدن غربی میباشد، بلکه منظور معظمله از به کارگیری این واژه، تأکید بر این مطلب است که جوامع شرقی نتوانستهاند متناسب با داشتههای خود پیش روند. از اینرو، حضرت امام سخت تلاش میکند تا انسانهای جوامع شرقی را به آنچه خود دارند توجه و تنبه دهد. به عنوان مثال؛ معظمله حتی به مقوله علم و تحصیل در غرب نیز در مقایسه با تحصیل در شرق به دیده تردید و پایبندتری منگرد و میفرماید:

یک همچو مغزهایی که همه چیز را از آنجا میدانند و معالأسف دامن زده به تمام تبلیغاتی که بوده است... به اینکه... تا یکی دلش درد مگیرد برود اروپا، یکی میخواهد چند کلمه چیزی یاد بگیرد برود اروپا، شما اگر اینهایی که رفتند اروپا و تحصیل به خیال خودشان کردند بیاورید با آن کسی که صحیح در اینجا تحصیل کرده باشد (والاً اینجا هم تحصیل صحیحی برای ما درست نکردند) اگر مقایسه کنید، ببینید که اینکه رفته اروپا، رفته تفریح بکند، رفته کاغذ بگیرد بیاید اینجا، تحمیل مردم بشود، اجازه بگیرد، اجازه تحمیل به مردم، آن دیپلمی را که به جوانهای ما مدهند خیلی آسانتر و زودتر است از آنکه به خودشان مدهند، برای اینکه خودشان میخواهند دانشمند بشوند، ما را میخواهند نگذارند، ما را همچو کردند که هر چه هست از آنجاست و خودتان هیچ چیز نیستید. این را باید به خودمان اثبات کنیم که ما هم آدمیم، که ما هم هستیم در دنیا، که شرق هم یک جایی است، همهاش غربی نیست، شرق هم یک جایی است که خزانیش بیشتر از همه جا و متفکرینش بیشتر از همه جا بوده است. (20)

2 - 3) روشهای سلبی

الف) نظریه سیستمها (به هم زدن استانداردهای جهانی)

بر اساس نظریه سیستمها، هر سیستم (Box)، دارای یک ورودی (داده، نهاده، درونداد)، یک خروجی (بازده، برونداد) و یک تأثیر و تأثر متقابل میان این دو (بازخوراند) میباشد. در درون این سیستم عناصری مرتبط با هم و در یک نظم و سیاق معطوف به هدفی خاص وجود دارد. (21) به لحاظ علمی، در یک سیستم مطلوب، با کمترین (Minimum) داده باید به بیشترین (Maximum) بازده رسید. این حالت زمانی میتواند به وجود آید که عناصر درون سیستم در جایگاه و شرایطی کاملاً استاندارد قرار گرفته باشند. به هر میزان که این جایگاه و شرایط از حالت استاندارد خود فاصله گیرد، به

همان میزان، از مقدار بازده کم خواهد شد. (22)

حضرت امام نیک مدانست که طراح سیستم جهانی فعلی مسلمانان نیستند، از اینرو، منطقاً خروجی این سیستم هم نمیتواند به نفع مسلمانان تعریف شده باشد، چه، طراح هر سیستمی تلاش میکند به گونهای سیستم خود را طراحی کند که خروجی آن به نفع خودش و به ضرر دشمنش باشد. با این فرض، معظمله مدانست که به هر میزانی که کارآمدی سیستم رقیب را به چالش کشد، در حقیقت، رقیب را ضعیف کرده است. یکی از مهمترین و در عین حال مطمئنترین راههایی که میتوان رقیب را ضعیف کرد و به چالش کشاند این است که استاندارد عناصر درون سیستم حاکم بر وی را به هم زد. بر این اساس، حضرت امام که مدانست که به هر میزان که موفق شود، استانداردهای غرب را به هم زند، به همان میزان رقیب را تضعیف نموده است، برنامههای نظری عملی خود را در جهت خروج از سیستم جهانی تنظیم کرد.

از مهمترین موفقیت‌های حضرت امام در برابر غرب این است که تلاش کرد تا آنجا که ممکن است مفاهیم، ساختار و متدهای عملی کردن اندیشه خود را خارج از متناظرهای آنها در اندیشه غربی و بلکه در جهات مخالف آنها تنظیم کند. (23) در جهانی که ادبیات آن، ساختارهای سیاسی اجتماعی آن، نظام تعلیم و تربیت آن و... جهانشمول و تحت سیطره غرب قرار گرفته است، حضرت امام به هیچ کدام آنها تن نداد. به عنوان مثال؛ در زمانی که معظمله در نجف اشرف، در مقام تئوریسین حکومت اسلامی اصول یک حکومت اسلامی مطلوب را تبیین و ترسیم میکرد که محصول آن تلاشها در دو کتاب بیع و ولایت فقیه گردآوری شده است ادبیات حاکم سیاسی متشکل از مفاهیمی چون: احزاب، پارلمان، رأگیری، دموکراسی و... بوده است، اما هیچ یک از این مفاهیم حتی یک بار در این دو کتاب به کار نرفته است، بلکه حضرت امام مفاهیم کلیدی اندیشه سیاسی خود را برآمده از ادبیات دینی تنظیم کرد که از جمله آنها میتوان به: مسجد، هیأت‌های مذهبی، بیعت، شورا، مستضعفین و... اشاره کرد. در ساختار سیاسی نیز، وی، طرحریخت که هیچ معادل مشابهی در نظام سیاسی موجود نداشت. نظام سیاسی مبتنی ولایت فقیه، نظام‌منحصر به فرد بود و در هیچ جای دنیای معاصر حضرت امام معادل نداشت. نهادهای هماهنگ و تشکیل دهنده این نظام نیز، منحصر به فرد بود. به عنوان مثال؛ در هیچ نظام سیاسی، نهادهای کمیته امداد، جهاد سازندگی، دادگاه ویژه روحانیت، سپاه، بسیج، بنیاد شهید و جانبازان، بنیاد مستضعفین، و... معادل ندارند. این مفاهیم، این ساختار و این نهادها همه آنها منحصر به فرد و ناشی از ابتکار خود حضرت امام در نظامسازی سیاسی وی میباشد. (24) منحصر به فرد بودن مفاهیم، ساختار و نهادهای نظام سیاسی حضرت امام، از چند جهت میتواندست غرب را به چالش کشد:

1) تحقق چنین نظامی در عالم خارج، به خودی خود میتواند دلیلی برای امکان خروج از سیستم جهانی غرب باشد. به عبارت دیگر؛ تحقق نظامی خارج از چارچوب تعریف شده جهانی، ببدیل بودن و تکنسخه بودن نظام جهانی را به چالش میکشد. غرب به‌ویژه از پایان قرن نوزده، تلاش کرده است تا نظام خود را به عنوان آخرین نسخه نظامهای بشری تعریف کند. این مطلب در جابجای مطالب تئوریسینها و نظریهپردازان غربی خود را عیان کرده است. برخی از آنها از جمله، والرش‌تاین (در نظام واحد جهانی)، تافلر (در موج سوم)، هانتینگتون (در برخورد تمدنها) و... اساساً مهمترین تئوریهای علمی خود را به اثبات همین مطلب اختصاص داده‌اند. نشان دادن الگوبدیلی برای این-ضللّه‌گضتلاّض وژدّثtN...

دوره‌های آموزشی مجازی (<http://mata.ihcs.ac.ir/event/fa/event>)





(/http://ensani.ir/fa/news/10)



(/http://ensani.ir/fa/news/3)

© کلیه حقوق متعلق به پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی می باشد.

توسعه و طراحی: (http://aca.ir) (A.C.A CO)